

بنابراین از دید ساندرز تعریف مطلوب از بی‌ثباتی سیاسی باید حداقل پنج نوع بی‌ثباتی یاد شده را تحت پوشش خود قرار دهد.

پنجم این‌که ویژگی ضروری برای تعریف بی‌ثباتی - ثبات سیاسی این است که تعریف مزبور باید تا سر حد امکان از اتهامات قوم‌محوری به دور باشد تا بتواند آن را در بین ملت‌ها و در مقاطع مختلف زمانی به کار گرفت.^(۱)

با توصیفی که از شرایط یک تعریف مطلوب و قانع‌کننده از ثبات - بی‌ثباتی سیاسی آمد، ساندرز تعریف ذیل را از بی‌ثباتی بیان می‌دارد:

«معیاری که بتوان به وسیله‌ی آن یک نظام سیاسی را در هر مقطع از زمان «بی‌ثبات» خواند، معیاری است که با وقوع یا عدم وقوع تغییرها و چالش‌ها در هر حکومت، رژیم یا جامعه نسبت مستقیم دارد، یعنی آن‌که تا چه حد این تغییرها و چالش‌ها، الگوی معمولی یک سیستم خاص حکومتی، رژیم یا جامعه‌ای را تغییر داده‌اند و تا چه میزان باعث ایجاد چالش در آن‌ها شده‌اند. مسلم است که این الگو، خود با گذشت زمان دستخوش تغییر می‌شود.»^(۲)

همان‌طور که خود ساندرز نیز متذکر شده است، دو نکته در این تعریف اساسی است: یکی هنجاری بودن بی‌ثباتی که در جای جای تعریف خود را نشان می‌دهد و دیگر این‌که مهم‌ترین بخش تعریف مزبور انحراف از الگوی خاص متعارف یک نظام سیاسی است. همان‌طور که بی‌ثباتی هنجاری است و از نظامی به نظامی دیگر تفاوت می‌کند، ثبات سیاسی نیز به همان میزان هنجاری است و از نظامی به نظامی دیگر فرق می‌کند. نتیجه این‌که ثبات سیاسی پدیده‌ای نسبی و در حقیقت مقایسه‌ای است و می‌توان یک نظام سیاسی را نسبت به دیگری با ثبات‌تر یا بی‌ثبات‌تر خواند و یا یک نظام را نسبت به حالات و موقعیت‌های زمانی دیگرش با ثبات‌تر یا بی‌ثبات‌تر قلمداد نمود. به این ترتیب اگر بخواهیم ثبات سیاسی را در این دیدگاه تعریف کنیم، باید بگوییم: ثبات سیاسی به معنی عدم انحراف یک نظام سیاسی از هنجار خود است. یعنی هر

۱. همان، صص ۷۰-۶۴

۲. همان، ص ۷۴

اندازه نظام سیاسی که در معرض تغییر یا چالش قرار گرفته، بتواند الگوی خاص متعارف (هنجار) خود را حفظ نماید، از ثبات بیشتری برخوردار است و به هر میزان که تغییرات یا چالش‌ها نتوانند الگوی متعارف خاص نظام سیاسی را تغییر دهند، این نظام سیاسی بی‌ثبات‌تر از دیگر نظام‌ها یا از خودش نسبت به موقعیت قبلی یا بعدی است.

از محسنات تعریف ذکر شده این است که:

۱- نوعی قاعده‌مندی در آن مندرج است

۲- قاعده‌مندی (به شکل تابع زمانی) پیش‌بینی را امکان‌پذیر می‌سازد

۳- پیش‌بینی امکان برآورد «هنجاری بودن» را فراهم می‌کند

۴- شناخت «هنجار» امکان اندازه‌گیری انحراف از «هنجار» را فراهم می‌کند

۵- شدت این انحراف‌ها گویای سطح نسبی ثبات یا بی‌ثباتی در هر زمان است

به علاوه این تعریف دو امتیاز مهم دیگر دارد: امتیاز اول این‌که تلفیق رویدادها بر حسب پیش‌بینی‌پذیری آن‌ها موجب می‌شود تا حدودی به نگرش روزنامه‌نگاران، از حیث اطلاق عدم قطعیت به بی‌ثباتی، نزدیک شویم. یک روزنامه‌نگار سیاسی تا جایی که یک وضعیت سیاسی در نظامی خاص بی‌شبهت به وضعیت‌های سیاسی قبلی در همان نظام نباشد، احتمالاً به طور نسبی به نتیجه‌گیری‌های خود مطمئن است و آن را بی‌ثباتی نمی‌خواند و تنها زمانی که وضعیت‌های سیاسی جاری با وضعیت قبلی تفاوت پیدا می‌کند، آن را بی‌ثبات می‌خواند. در تعریف بالا نیز تا جایی که یک واقعه‌ی خاص گویای توالی سامان‌مند رویدادهاست، سطح بالایی از بی‌ثباتی را تشکیل نمی‌دهد و تنها زمانی که یک واقعه به شدت از الگوی پیشین نظام انحراف یابد، سطح بالایی از بی‌ثباتی وجود خواهد داشت.

دومین امتیاز این تعریف آن است که وجود هنجارهای متفاوت را به رسمیت می‌شناسد، یعنی می‌پذیرد که آنچه بخش عادی از الگوی فعل و انفعالات سیاسی برای یک نظام و در یک دوره‌ی زمانی است، لزوماً رخداد متعارف برای دیگری نیست. به این ترتیب مطابق این تعریف نه تنها هنجارها از نظامی به نظام دیگر متفاوت است، بلکه حتی در درون یک نظام هم با گذشت زمان تغییر می‌کند.

به نظر می‌رسد که تعریف ساندرز از ثبات سیاسی با ویژگی‌هایی که دارد، بهترین

تعریف در این زمینه است و می‌تواند ما را در مطالعه‌ی خود از ثبات سیاسی و رقابت سیاسی تا حد زیادی کمک نماید. به این ترتیب باید بگوییم این‌که رقابت سیاسی چگونه می‌تواند نظام سیاسی را با ثبات‌تر از قبل سازد یا از بی‌ثباتی بیشتر آن جلوگیری کند، موضوعی است که روشن کردن آن هدف فصول بعدی است.

خلاصه و جمع‌بندی

در این فصل دو مؤلفه‌ی اساسی این نوشتار در ارتباط با فرضیه‌ی فرعی اول از لحاظ مفهومی بررسی گردید. در قسمت اول، رقابت سیاسی و در قسمت دوم، ثبات سیاسی از دیدگاه‌های مختلف مطالعه گردید. در بحث از رقابت سیاسی این تعریف حاصل آمد که رقابت سیاسی را بخشی اساسی از بازی کلی سیاسی دانستیم که متکی به اصولی خاص بوده، به وسیله‌ی نهادهای معینی به جریان می‌افتد و در حقیقت نوعی نگرهبانی و مراقبت عملی سیاستمداران از یک‌دیگر است که با امید به دستیابی به قدرت سیاسی و حفظ آن، به شکل بازی حاصل جمع مثبت انجام می‌گیرد.

در قسمت دوم پس از بررسی ثبات سیاسی در نهایت تعریفی را پذیرفتیم که به موجب آن ثبات سیاسی ناظر است بر فقدان نسبی برخی انواع حوادث سیاسی «بی‌ثبات‌کننده» ای که بتوانند الگوی متعارف یک نظام سیاسی را تغییر داده یا با آن از در چالش در آیند. این تعریف هنجاری و تقریباً جهان شمول از بسیاری جهات بررسی ثبات سیاسی در ایران را در پرتو رقابت سیاسی تسهیل خواهد کرد. حاصل این فصل که تأیید فرضیه‌ی فرعی اول است نشان می‌دهد که آن‌چه می‌تواند بین این دو مفهوم در بررسی عینی قضایای تاریخی یا موجود ایران ارتباط سامان‌مند برقرار نماید، چارچوب نظری است که تدوین آن موضوع فصل بعدی است.

فصل سوم

تلاش برای دستیابی به چارچوب تحلیلی

مقدمه

همان‌طور که در فصل پیش ذکر شد، مطالعه‌ی وضعیت ثبات سیاسی در پرتو رقابت سیاسی در ایران معاصر، دو مؤلفه‌ی از هم جدایی است که پیونددهی آن‌ها به یک‌دیگر در ارتباط با سؤال فرعی دوم نیازمند تلاشی جداگانه است. رقابت سیاسی را می‌توان به‌طور جداگانه نیز در هر منطقه‌ای از جهان یا در مقطعی خاصی از تاریخ ایران مطالعه نمود. به همین صورت بررسی نوسانات ثبات سیاسی به تنهایی نیز امکان دارد. گرچه به خودی خود نوع مطالعه‌ی این دو پدیده، در جای خود حائز اهمیت است، اما آنچه اهمیت بیشتری دارد مشاهده‌ی سابقه‌ی تعاملی این دو در حالتی است که با یک‌دیگر پیوند داشته‌اند. به همین ترتیب تلاش برای دستیابی به مدلی که بتواند گونه‌ی مطلوبی از تعامل این دو را بیان کند و به این وسیله بتواند ما را به نوعی سامان مطلوب سیاسی در جمهوری اسلامی رهنمون گردد، خواسته‌ای است که دستیابی به آن بسیار میمون خواهد بود. در یک نگاه، این امر زمانی امکان‌پذیر خواهد شد که این دو مؤلفه در چارچوب دستگامی مفهومی - نظری قرار گیرند.

دستیابی به چارچوب مزبور، متضمن مروری دوباره بر بخشی از مطالبی است که در تعاریف فصل پیشین آمد. علاوه بر این لازم است به پاره‌ای از رهنمودهایی که برای جهان سوم داده شده، در همین زمینه توجه نموده، قسمت‌های متناسب آن را گزینش کرده، در مطالعه‌ی موضوعی مسایل سیاسی ایران معاصر به کار گیریم. به عبارت دیگر

در بخش اخیر، ناگزیر از تمیز بخش‌هایی از نظریاتی هستیم که اجمالاً به نحو کلی بیان شده، احتمالاً نمی‌تواند به طور کلی درباره‌ی ایران صدق نماید.

همچنین ناچار از شاخص‌سازی درباره‌ی مفاهیمی خواهیم بود که درباره‌ی ایران چنین قابلیت را دارند. توضیح این‌که بسیاری از مفاهیم ممکن است در حوزه‌ی رقابت سیاسی یا ثبات سیاسی بیان شده باشند، اما امکان عینی‌سازی آن‌ها وجود نداشته باشد و یا این‌که چنین امکانی حداقل برای آن‌ها درباره‌ی ایران وجود نداشته باشد. نظردهی اجمالی درباره‌ی این‌گونه مفاهیم با توجه به رویدادها و عینیات حادث شده در تاریخ معاصر ایران و دوره‌ی جمهوری اسلامی، امر مهمی است که انجام آن مطالعه‌ی ما را از تعامل رقابت سیاسی و ثبات سیاسی جمهوری اسلامی تسهیل خواهد نمود.

به این ترتیب مفاهیم رقابت سیاسی و ثبات سیاسی دو مفهوم عمده‌ای هستند که ذکر تعاریف منتخب از آن‌ها و شاخص‌بندی آن‌ها تا سرحد امکان در این فصل، ضروری به نظر می‌رسد. به علاوه ذکر دستورالعمل‌هایی که برای بقای نظام‌های سیاسی در جهان سوم در این حوزه با هدف تکمیل چارچوب مطلوب به وسیله‌ی صاحب‌نظران توسعه صادر شده، لازم به نظر می‌رسد. با وجود این باید توجه داشت که ما با مفاهیمی به شدت هنجاری سروکار داریم که عینی‌سازی آن‌ها نیز تا حد زیادی هنجاری است. این واقعیتی است که در این پژوهش و شاید کلیه‌ی نوشته‌هایی از این دست، گریزی از آن‌ها نباشد.

۱- رقابت سیاسی و شاخص‌های آن

اول: در نگاه اولیه به رقابت سیاسی، رقابت سیاسی را در چارچوب یک مسابقه تصویر کردیم که در جوامع مختلف با هدف دستیابی به مناصب سیاسی و حفظ آن‌ها برگزار می‌گردد. در این مسابقه رقابت دو سطح مشخص یافت:

الف) سطح پنهان که عمده‌ترین و حساس‌ترین بخش مسابقه را تشکیل می‌داد؛ زیرا دور از چشم عامه‌ی مردم صورت می‌گیرد، شامل کسب اطلاع دقیق از مواضع و امکانات رقیب و برنامه‌ریزی‌های کوتاه مدت، میان مدت و درازمدت برای حذف احتمالی طرف مقابل است، دقیقاً تحرکاتی را در بر می‌گیرد که در طول یک دوره‌ی

زمانی معین شروع شده، نتیجه‌ی خود را در حاصل نهایی مسابقه نشان خواهد داد. مثالی که در این جا برای ایضاح بیشتر مطلب می‌توان ذکر کرد این است که: در بسیاری از کشورها و از جمله کشور ایران بسیاری از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی تلاش می‌کنند عوامل و هواداران خود را در نهادهای مجری یا ناظر انتخابات‌های مختلف یا دستگاه‌هایی که احیاناً کارویژه‌ی تبلیغاتی برای انتخابات دارند نفوذ دهند تا به نفع آنان عمل نمایند یا حداقل اطلاعات دست اول جریان‌ات انتخاباتی یا گزینش‌های دیگر را به موقع به دست مقامات ذی‌ربط برسانند. نیز این‌که هر گروه سیاسی سعی می‌کند با در اختیارگیری وزارت کشور، استانداران و فرمانداران را از افرادی انتخاب و نصب نماید که به مساعدت آتی آنها در انتخابات امید می‌رود یا با دوراندیشی تمام به تشکیل انجمن‌ها و مؤسسات صنفی و سیاسی و ثبت آنها در مراجع ذی‌ربط اهتمام می‌ورزد تا به هنگام انتخابات از آنها بهره‌جوید یا این‌که پیشاپیش به اخذ امتیاز نشریات سیاسی و غیرسیاسی رنگارنگ اقدام می‌نماید یا این‌که نشست‌های مختلف را به مناسبت‌های موسمی پنهانی برگزار می‌کند و یا سعی می‌کند با نخبگان در قدرت مراوده و مرابطه داشته باشد، همه و همه نمونه‌هایی از انواع اقداماتی‌اند که جنبه‌ی پنهان رقابت سیاسی را تجسم عینی می‌بخشند، اما آیا کار رقابت به همین جا ختم می‌شود؟ پاسخ منفی به این پرسش ما را به سطح دوم مسابقه می‌کشاند که با عنوان سطح آشکار رقابت سیاسی از آن یاد کردیم.

ب) سطح آشکار که معمولاً ساختارهای تعریف شده‌ی متناسب با ساخت حکومتی را داراست، متولیان آن به‌طور رسمی خود را معرفی می‌کنند، در چارچوب مقررات خاصی جریان می‌یابد، عرصه‌ی آن حداقل در عالم نظر تعریف شده است و تجسم آن را در فرایند انتخابات از نام‌نویسی، تبلیغات، حضور مردم پای صندوق‌های رأی، برنده شدن نامزدهای یک شکل سیاسی، یا تکیه بر صندلی ریاست جمهوری یا نمایندگی پارلمان، سیاست‌سازی، سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌های وعده داده شده می‌توان دید.

این مورد برخلاف سطح پنهان رقابت سیاسی که قدری نیازمند ذکر نمونه‌های عملی است، تا حد زیادی بی‌نیاز از مثال است؛ زیرا تقریباً امروزه در تمامی کشورهای جهان،

به جز معدود کشورهایی که هنوز ساختار قبیله‌ای دارند، انتخابات برگزار می‌شود. سازمان‌های متنوعی در برگزاری و به سامان رسانیدن انتخابات دخیل‌اند. در برخی کشورها احزاب سیاسی در سطح اجتماع مردم را وارد میدان رقابت سیاسی نموده، خود به دست مردم به قدرت می‌رسند. برای مثال در کشور امریکا رقابت بین دو حزب جمهوریخواه و دموکرات، در انگلستان بین دو حزب محافظه‌کار و کارگر، در فرانسه بین احزاب سیاسی راست و چپ و میانه، در هند بین حزب کنگره و احزاب رقیب آن، در کشور لبنان بین احزاب فرقه‌ای و در پاکستان بین احزاب سیاسی مختلف رقابت سیاسی در قالب مبارزات حزبی جریان می‌یابد.

به همین صورت در بسیاری از کشورهای جهان سومی مانند ایران، سطح آشکار مسابقه‌ی سیاسی بین جناح‌های سیاسی رقیب صورت می‌گیرد. مفهوم جبهه‌ی سیاسی نیز، که به تازگی و اخیراً رواج یافته و تعریف جامع و مانعی نیز ندارد، نوعی ترتیب سیاسی است که از طریق آن رقابت سیاسی آشکارا در جامعه‌ی ایران صورت می‌پذیرد. به این ترتیب اجمالاً می‌توان گفت که علی‌رغم بخش پنهان رقابت سیاسی که فرمول‌بندی کنش‌های آن قدری مشکل است، در بخش آشکار مسابقه، عوامل دست‌اندرکار در کشورهای جهان اول، احزاب و در کشورهای جنوب، عمدتاً احزاب صوری یا جناح‌های سیاسی یا جبهه‌های سیاسی هستند. گرچه تلاش شده است که در عالم نظریه‌پردازی درباره‌ی فرایند تحول حزب این‌گونه بیان گردد که جناح‌گرایی نقطه‌ی آغاز تشکیل احزاب سیاسی در کلیه‌ی جوامع مخصوصاً جهان سوم است که از رهگذر دو قطبی شدن و گسترش به نهادمندی می‌رسد و شیوه‌ی گسترش نهادمندی سیاسی شکل نظام حزبی ناشی از آن را مشخص می‌سازد،^(۱) ظاهراً این قاعده یا در بسیاری از کشورها اصلاً عملی نشده یا به کندی جامعه‌ی عمل به خود پوشیده یا سیری قهقرایی و واپسگرایانه یافته است. برای نمونه در بسیاری از کشورها چون جناح‌های سیاسی نتوانسته‌اند در درون جناح خود اشتراک سیاسی را گسترش دهند، هنوز به مرحله‌ی قطبی شدن نرسیده دچار فروپاشی شده‌اند. به همین صورت برخی دیگر در مرحله‌ی

۱. هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، صص ۵۹۶-۶۰۸

قطبی شدن متوقف شده، نتوانسته‌اند گسترش یابند. به علاوه آسیب‌شناسی‌ها و فروپاشی‌هایی که در جهان سوم صورت گرفته و ناشی از بحران مشارکت سیاسی بوده، روشن ساخته است که در مرحله‌ی گسترش، برخی کشورها دچار بی‌رویی شده و نتوانسته‌اند به نهادمندی سیاسی برسند. نیز آنان هم که تا حدی به نهادمندی سیاسی مشارکتی رسیده‌اند (مانند پاکستان) تداوم این نوع از نهادینگی گاه و بی‌گاه دستخوش کودتای نظامیان یا عوامل سیاسی خارجی دیگر شده، وضعیت مغشوشی را ایجاد کرده‌اند. گزارشی که هم‌اکنون از وضعیت دموکراتیزاسیون در جهان سوم داده می‌شود، حاکی از عدم سامان‌مندی منظم و تعمیم‌یافته‌ی فرایند تحول حزبی است و در عالم واقعیت عینی، قضیه بیشتر با فرهنگ‌های حاکم بر جوامع، تناسب بیشتری دارد تا قاعده و فرمولی تخطی‌ناپذیر و آهنین.

جمع‌بندی ایجازگونه‌ی آنچه تا به این جا گفته شد این است که «شاخص وجود رقابت سیاسی تشخیص وجود مسابقه‌ی قدرت سیاسی است.» این مسابقه دو آرایش پنهان و آشکار دارد که تلاش خواهد شد در قسمت‌های بعدی همین فصل به‌طور دقیق‌تر شاخص‌های آن برشمرده شود.

دوم: بیان کردیم که این مسابقه در حوزه‌ی تکثرگرایی سیاسی قرار می‌گیرد. تکثرگرایی را از این بابت ذکر کردیم که بیشتر بهره‌گیری از نتایج کثرت‌گرایی در این حوزه مدّ نظر بوده و لزوماً پذیرش اصول و مبانی تکثرگرایی سیاسی به‌طور همه‌جانبه مورد توجه و پذیرش نبوده است. در این چارچوب مسابقه‌ی ذکر شده، در بازی فوتبال با این ویژگی‌ها عینیت می‌یابد:

(۱) جامعه متشکل از گروه‌های رقیب است
 (۲) برآیند تفاوت و تنوع آنان در تشکیل دو تیم رقیب ظاهر می‌گردد که مقابل هم قرار می‌گیرند

(۳) هدف از تقابل تیمی در بازی دستیابی به پیروزی است

(۴) این بازی برخوردار از قواعدی است

(۵) تیم‌های مقابل بر روی قواعد بازی اجماع دارند

(۶) پیروزی در بازی از یک طرف به هماهنگی (اجماع بر سر قواعد بازی) و از سوی

دیگر به مبارزه بستگی دارد

می‌توان اصل وجود یا عدم وجود مسابقه را شاخص عمده‌ای تلقی کرد که آشکارترین شاخص‌های اجمالی آن را وجود یا عدم وجود دو تیم رقیب، وجود یا عدم وجود قواعدی برای بازی، وجود اجماع یا تفرقه روی قواعد بازی و از همه مهم‌تر وجود یا عدم وجود اصل تلفیق هماهنگی - مبارزه تشکیل می‌دهند. به نظر می‌رسد حتی اگر بسیاری متغیرهای دیگر در تاریخ معاصر ایران و جمهوری اسلامی آزمون و تطبیق‌ناپذیر نباشد، متغیر مستقل این تحقیق، یعنی رقابت سیاسی که تا به این‌جا برخی از اجزای آن را اجمالاً به مرحله‌ی نیمه عینی رساندیم، بتواند دریچه‌ای نو به روی تاریخ ایران باز کند و تحولی ادبیاتی را از این زاویه در سیاست ایران باعث گردد؛ زیرا هر یک از مواردی که به منزله‌ی شاخص‌های اجمالی رقابت سیاسی برشمردیم، ناگفته در ذهن هر فرد آشنا به تحولات یکصد سال اخیر ایران، نظیرهای عینی را تداعی می‌کند که پیامدهای مثبت یا منفی را با خود همراه داشته است. این پیامدها نیز به نوبه‌ی خود بسترساز حوادثی شده‌اند که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم ثبات سیاسی ایران را متأثر ساخته‌اند و از این راه موجبات تشویش یا حداقل اطمینان خاطر هواداران نظام سیاسی ایران را فراهم نموده‌اند.

سوم: خاطر نشان شد که نوع مطلوب بازی پیش‌گفته، بازی‌ای است که حاصل جمع آن مثبت باشد؛ زیرا اساساً این نوشتار در جست‌وجوی راهی برای دیرپاسازی ثبات سیاسی نظام جمهوری اسلامی است و به بیان دیگر به بقای نظام در عین پویایی سیاسی می‌اندیشد؛ بر این اساس چون در بازی با حاصل جمع مثبت، بین دو تیم بازی‌کننده در انجام مراحل مختلف بازی و خصوصاً نتیجه‌ی بازی، هماهنگی زیادی وجود دارد، درگیری‌های جنبی خارج از بازی بین دو تیم وجود ندارد، خشونت بین آن‌ها روی نمی‌دهد، و یکی از طرفین می‌توانند با مسالمت بیشتر به خواسته‌های خود برسند و در نهایت هزینه‌های سنگین پرداخت نمایند و در نهایت شکاف بین دو تیم تشدید نمی‌گردد و از آن مهم‌تر این‌که این نوع بازی با اصل بسیار مهم تلفیق هماهنگی - مبارزه نیز تناسب تام و جدی دارد. این گونه بازی متناسب با هدف این نوشتار ارزیابی می‌گردد.

عدم تشدید شکاف بین دو تیم بازی‌کننده، که عینیت آن در عالم واقع سیاسی

مبارزه‌ی نخبگان سیاسی برای دستیابی به مراکز و منابع قدرت و حفظ آن باشد، موجب می‌گردد که در عین حفظ اصل و ماهیت نظام سیاسی، بهبود روش‌ها و سیاست‌ها و امور اجرایی مد نظر قرار گیرد و از این راه جامعه و مردم نیز منتفع گردند. گرچه انتفاع اجتماع و مردم نیز بسته به هنجارهای حاکم بر هر اجتماعی تفاوت می‌کند، مهم آن است که اصل وجود چنین نفعی به شکل عینی و ملموس و یا حداقل آرزوی وجود آن مطرح و مقبول همگان باشد؛ زیرا در عالم واقع امید به بهبود و عدم تزلزل نظام سیاسی و آینده‌ای بهتر است که توده‌ی مردم را هواخواه برنامه‌های گروه‌های رقیب و در نهایت نخبگان سیاسی و اجتماعی می‌کند. این سنگ بنای مهم، جوهره‌ی عزیزت رقابت سیاسی از موضع تخریبی به موقعیتی را تشکیل می‌دهد که در آن همگان، حتی تیمی که احیاناً شکست سختی را متحمل شده است، از نوعی بهره‌مندی برخوردار باشند. این نوع از بهره‌مندی می‌تواند به عدم حذف کامل از صحنه‌ی سیاسی تعبیر شود.

عدم حذف کامل نیز می‌تواند بدین ترتیب شاخص‌بندی گردد:

(۱) آیا ادبیات مبارزاتی، ایام مبارزه جای خود را به گفتارهایی داده که ضمن حفظ رقابت، نومی‌دی تیم شکست خورده، غیرسیاسی شدن آن تیم و خروج همیشگی آن را از بازی موجب نگردد؟ به یقین اگر تبعات اخیر در جامعه روی داده باشد، حاصل جمع بازی مثبت نبوده است.

(۲) آیا درصدی از سمت‌های اجرایی در اختیار تیم شکست خورده قرار گرفته

است؟

(۳) آیا تیم شکست خورده در ترکیب‌بندی مثلاً کابینه، سهمی دارد؟

(۴) آیا تیم پیروز برای تیم مخالف آزادی بیان منتقدانه قائل می‌شود؟

(۵) آیا تیم پیروز حاضر است تظاهرات، گردهمایی‌ها و همایش‌های منتقدانه‌ی تیم

بازنده را تحمل نماید؟

هر یک از موارد تکمیلی ذکر شده می‌تواند به منزله‌ی چراغ راهنمای بررسی تحولات رقابت سیاسی در تاریخ ایران و خصوصاً دوره‌ی جمهوری اسلامی قرار گیرد و در پرتو آن‌ها نوسانات ثبات سیاسی نظام سنجیده گردد.

چهارم: همان‌طور که از مطالب بالا به دست می‌آید و قبلاً نیز گفته شد، این بازی در

کلیت خود از الگوی رقابت در چارچوب نظام سیاسی پیروی می‌کند. این الگو که زاینده‌ی بنیادهای سیاسی - فکری یک نظام سیاسی است که به‌طور منطقی - عقلایی به‌وسیله‌ی مردم یک کشور استوار شده، حد و مرزی برای رقابت سیاسی ترسیم می‌کند که نیروهای سیاسی بازیگر امکان تجاوز به ماورای آن را ندارند. نیروهای سیاسی مورد توجه در این الگو (بنا به مطالبی که پیشتر گفته شد) را دو طیف عمده تشکیل می‌دهند که طیف اول آن عبارت‌اند از: نیروهای وفادار به نظام سیاسی که از راه رقابت به قدرت رسیده‌اند، مناصب حکومتی را در اختیار دارند و سیاست‌سازی و اداره‌ی اجرایی امور را به دست دارند و طیف دوم آن را نیروهایی تشکیل می‌دهند که در مسابقه به پیروزی نرسیده‌اند، اما به نظام وفادارند و به اصطلاح مخالفان (اوپوزیسیون) قانونی طیف اول به حساب می‌آیند و بنا دارند تا با بازسازی خود در مسابقه‌های بعدی بتوانند به قدرت بازگردند.

چنان‌که مشهود است فصل مشترک این دو نیرو، اجماع بر اصول نظام سیاسی و قواعد بازی است. این اجماع به مثابه نقطه‌ی اتصال دو طیف به نظام سیاسی یا لولایی عمل می‌کند که دو مصرع در نظام سیاسی را به چارچوب آن متصل می‌سازد. می‌توان به اتکای این بخش از بحث رقابت سیاسی نیز به اجمال شاخص‌هایی را پیشنهاد کرد که عبارت‌اند از:

- (۱) آیا چارچوبه‌ی نظام سیاسی معین بوده است؟
- (۲) بازی صورت گرفته چه نسبتی با این چارچوب داشته است؟
- (۳) آیا تیم‌های بازی‌کننده برنامه داشته‌اند؟
- (۴) آیا برنامه‌ی آن‌ها در چارچوب جای می‌گرفته یا خارج از آن؟

این پرسش‌ها می‌تواند به شاخص‌سازی عینی رقابت سیاسی در جمهوری اسلامی کمک شایانی بنماید و متغیر مستقل این تحقیق را هر چه بیشتر ملموس سازد.

نکته‌ی مهمی که درباره‌ی الگوی رقابت سیاسی در چارچوب نظام سیاسی باید بیان کرد این‌که: گرچه وقتی رقابت سیاسی در مسابقه تصویر شد و عینیت یافت، اجزای تشکیل‌دهنده‌ی مسابقه به ذهن متبادر شده، خود را نشان می‌دهد، اما در عین حال بر نقش مهم داور در یک بازی باید تأکید اکید کرد. همان‌طور که در یک مسابقه‌ی فوتبال

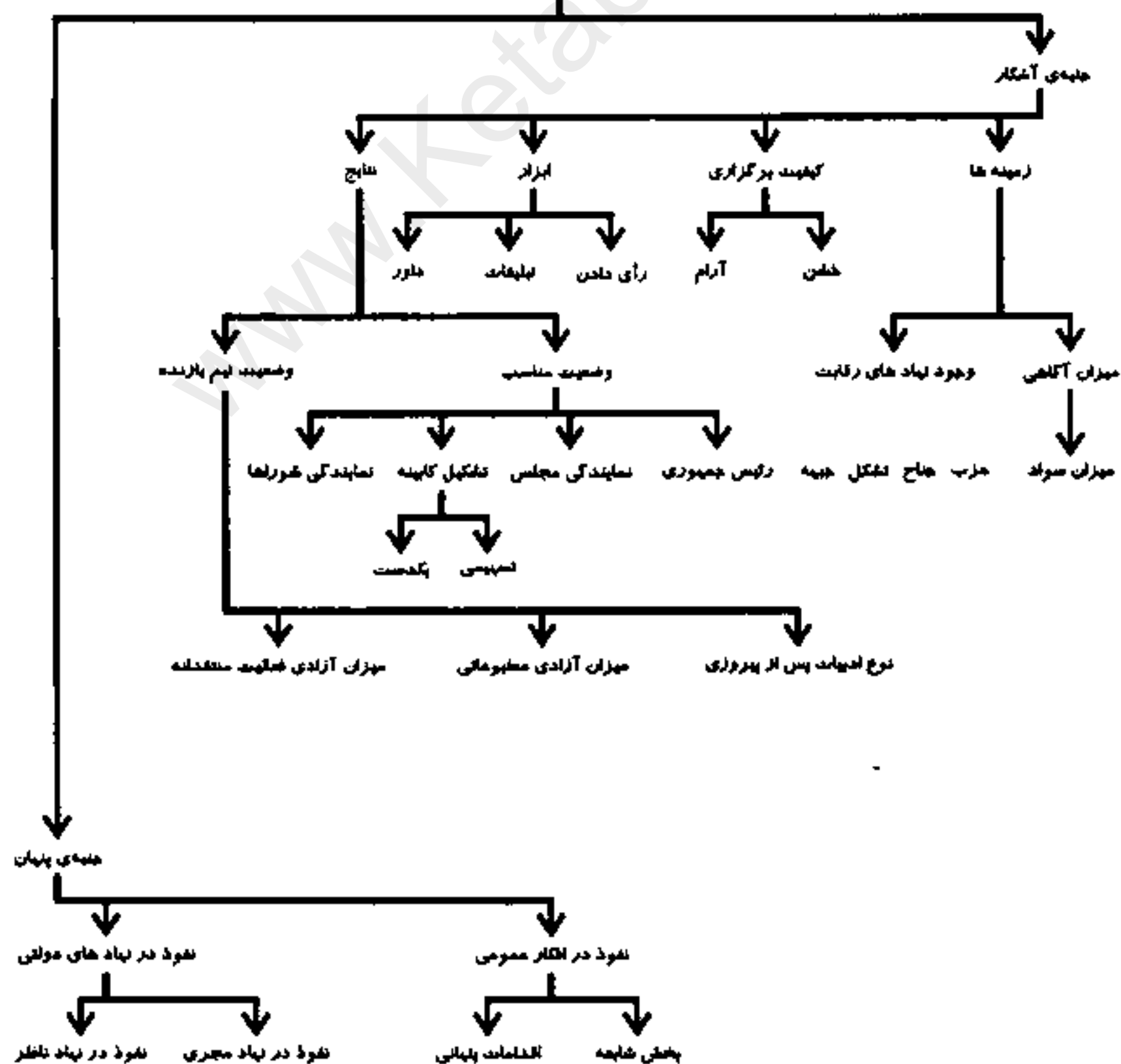
داور کلید شروع بازی را می‌زند، از راه حضور در مراحل مختلف ایفای نقش به وسیله‌ی بازیگران بر رعایت قواعد بازی نظارت جدی دارد (به طوری که اگر یک بازیکن نسبت به قواعد بازی خلافی صورت دهد، برای مثال؛ با کارت زرد یا قرمز به او اخطار می‌دهد و یا حتی در صورت تداوم تخلف او را از بازی اخراج می‌کند)، در موارد اختلاف نظر راجع به تعداد گل زده شده یا نتیجه‌ی نهایی بازی فصل الخطاب قول داور است، در یک مسابقه‌ی سیاسی نیز با موضوع قدرت‌مداری سیاسی داوری لازم است که آغازگر و پایان بخش رقابت سیاسی باشد. وجود یا عدم وجود داور در رقابت سیاسی یک کشور نیز از جمله‌ی شاخص‌هایی است که می‌توان به اتکای آن میزان مطلوبیت یک رقابت سیاسی را مورد سنجش قرار داد و تأثیر آن را بر ثبات سیاسی سنجید و مشاهده نمود که رقابت سیاسی منظور نظر موجه بوده است یا این‌که به دلیل عدم وجود داور در آن، حالت خودتخریب یافته است. خودتخریبی به آن دلیل که یکی از نتایج وضعی نبود داور یا عدم توجه و التفات بازیگران به داور و عدم تبعیت از فرامین وی، رقابت سیاسی را از چارچوب خارج ساخته، به بنیادهای نظام سیاسی تسری می‌دهد و در نهایت نقض غرض در نظام سیاسی صورت می‌گیرد. در واقع رقابت سیاسی به منظور پویاسازی و ارتقای کیفیت نظام سیاسی صورت می‌گیرد و انتظاری نیز غیر از به سازی وضعیت از آن نمی‌رود. حال اگر این رقابت حالتی کاهنده بیابد، به تخریب مبانی نظام سیاسی منجر گردد و فروپاشی نظام را موجب شده، آن را تسریع نماید، خود آگاه یا ناخود آگاه به ضد خود تبدیل شده است.

در رقابت‌های ورزشی معمول در جهان امروز، به عیان نقش داور آشکار است. علاوه بر مواردی که داور در تنظیم گردش کار بازی نقش دارد، در تحکیم موقعیت تیم‌ها و حفظ آنان برای بازی در مسابقات بعدی نیز نقش اساسی دارد. این ایفای نقش را داور وقتی به نمایش می‌گذارد که بین بازیکنان و هواداران تیم‌های آنان بر سر نتیجه‌ی بازی یا تعداد گل اختلافی بروز نماید. نظر داور در این‌جا لازم الاجرا و قطعی است و کلیه‌ی بازیکنان به رغم میلشان یا با رضایت آن را می‌پذیرند و بدین وسیله از بروز غائله‌های بعدی جلوگیری می‌کنند. نتیجه‌ی مهمی که از این اعلام نظر و پذیرش بازیکنان به دست می‌آید، حفظ تیم در درجه‌ی اول و در مرحله‌ی بعدی حفظ باشگاه است. حفظ باشگاه

نیز به نوبه‌ی خود موقعیت تیم را بسته به موقعیت و امکانات تحکیم می‌بخشد. امروزه تصویر این الگو به طور کل به رقابت‌های حزبی در برخی کشورها منتقل شده است. بسیاری از احزاب و گروه‌های سیاسی شرکت‌کننده در انتخابات مختلف ممکن است به مراحل آماده‌سازی تا نتیجه‌ی انتخابات معترض باشند و نسبت به آن اختلاف نظر داشته باشند، اما به محض این‌که داور مرضی‌الطرفین به نفع یکی رأی می‌دهد یا نظر سومی را ابراز می‌دارد، طرف‌های درگیر در قضیه آن را پذیرفته، به‌طور عملی به کار می‌بنند. این نوع پذیرش از وقوع نزاع‌های سیاسی عمیق جلوگیری می‌کند و دوره‌ای جدید را در تعامل تیم‌ها با یک‌دیگر آغاز می‌نماید که نوعی همکاری رقابت‌آمیز جوهره‌ی آن را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب می‌توان مباحثی را که از ابتدا تاکنون مطرح شد، در نمودار ذیل نشان داد:

نمودار ۱ - شمای عینی رقابت سیاسی

رقابت سیاسی = مسابقه برای تصاحب و حفظ قدرت سیاسی



گرچه این نمودار به نسبت از وضوح کافی برخوردار است، افزودن نکاتی چند نیز قدری ضروری است:

(۱) در نمودار، میزان سواد، آگاهانه بودن مشارکت سیاسی و در نهایت رقابت سیاسی به اجمال مشخص می شود

(۲) وجود حزب، جناح، تشکل و جبهه به منزله‌ی وجود نهادهای رقابت سیاسی در هر جامعه است

(۳) اگر در جریان برگزاری رقابت، خشونت‌ی دایر بر ضرب و جرح و کشتار روی دهد، رقابت از حالت سالم خارج شده است

(۴) رأی دادن، تبلیغات و وجود داور، نمایشگر این است که آیا ابزار رقابت وجود داشته است یا خیر

(۵) الف - اگر ترکیب اقلیتی - اکثریتی مجلس در نتیجه‌ی مسابقه تغییر نماید، یا نمایندگان مجلس و شوراها تعویض شوند، یا رییس جمهور عوض شود همگی نشانگر تأثیر عملی رقابت است

ب - اگر در تشکیل کابینه سهمی به تیم بازنده (به طور رسمی یا غیررسمی) اختصاص یابد، حاصل بازی مثبت بوده است

ج - اگر در نوع ادبیات تعامل تیم‌ها پس از پیروزی تغییری در جهت همکاری رقابت‌آمیز حاصل کرده باشد، بازی با حاصل جمع مثبت به پایان رسیده است

د - هرچه بر میزان فعالیت سیاسی منتقدانه برای تیم بازنده افزوده شود، نشان از پایان یافتن بازی با حاصل جمع مثبت است

(۶) میزان بخش شایعه، زد و بندهای مختلف و دو نوع نفوذی که ذکر آن رفت، حاکی از غلظت یا رقت بخش پنهان مسابقه است

شش مورد تفصیلی یاد شده، اجزای متغیر مستقل این تحقیق را تشکیل می دهند که می توان در یک موقعیت سیاسی خاص مربوط به ثبات یا بی ثباتی سیاسی حاصل از رقابت سیاسی آن‌ها را به طور انفرادی یا جمعی مشاهده نمود. پس تلاش خواهد شد که در مقاطع تاریخی مختلف برای نشان دادن تأثیر رقابت سیاسی بر ثبات سیاسی ایران به هر یک از این موارد توجه کافی شود.

۲- دستورالعمل دال و رقابت سیاسی

رابرت دال در نظریه‌های خود، از تکثر سیاسی لیبرال دفاع کرده است. وی حفظ ثبات قدرت سیاسی در جوامع غربی را به استناد برخی شواهد و آمارهای عینی از انتخابات، نحوه‌ی حل بحران‌های مختلف اجتماعی و نحوه‌ی تخصیص ارزش‌ها مدیون توزیع شدید قدرت سیاسی توأم با اقتدار لازم دیده است. خاستگاه پیدایی و تکوین نظریات کثرت‌گرایانه‌ی وی موجب شده که علاوه بر جهان غرب، به صدور توصیه‌ای دستورالعمل‌گونه برای جهان سوم نیز مبادرت نماید. اساس این توصیه را تفاوت قوت دولت در جهان غرب و جهان سوم تشکیل می‌دهد. از مطالب «دال» چنین برمی‌آید که وی دولت را در نظام‌های غربی قوی تصور کرده و تکثر سیاسی غربی در فضای جدید جهانی را تحلیل نموده است. به علاوه چنین به نظر می‌رسد که این الگو به نظر وی برای جهان غرب الگویی مطلوب ارزیابی شده است که توانسته کارایی رقابتی خود را در طول زمان نشان دهد.

در عوض وی دولت را در جهان سوم ضعیف ارزیابی کرده و در تناسب با این برداشت، بر شکل‌گیری نهادهای رقابت سیاسی پیش از ایجاد، فعال شدن و عمل کردن خود رقابت سیاسی تأکید ورزیده است.^(۱) در این فرض اگر کشوری خواسته باشد به سوی مردم‌سالاری هرچه بیشتر گام بردارد باید مراحل چند را پشت سرگذارد:

اول این‌که به استحکام بخشیدن به چارچوب‌های بنیادین نظام سیاسی از راه تدوین قانون اساسی، ایجاد دیوان‌سالاری متمرکز، نیروهای قوی حافظ امنیت داخلی و امنیت ملی، بهینه‌سازی فرایند جامعه‌پذیری فرهنگی و سیاسی بپردازد.

دوم این‌که تلاش نماید سطح آگاهی عمومی و سیاسی جامعه را از راه ارتقای شاخص‌های آموزشی بالا برد تا در کل جامعه به‌طور واقعی دو احساس ایجاد گردد:

(۱) احساس داشتن حق دخالت در امور سیاسی کشور برای بهره‌برداری از حقوق مصرح و آشکار خود

۱. مراجعه شود به: مایرون وایتر ساموئل هانتینگتون، درک توسعه‌ی سیاسی، ترجمه‌ی پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۵۱

(۲) احساس مؤثر بودن نظر و دیدگاه افراد جامعه در تغییر دهی جریان امور سیاسی

کشور

سوم این که کوشش کند سازوکارهایی برای هدایت جامعه به سوی شکل دهی مردمی مجاری بومی و مناسب اعمال مشارکت سیاسی ایجاد نماید تا نهادهای اعمال مشارکت سیاسی مردم به طور طبیعی شکل گیرد. یکی از فواید مهم فرایندی کردن، ایجاد نهادهای اعمال مشارکت سیاسی، بومی شدن شکل و کارکرد آنهاست. به عبارت دیگر رویه‌ی مرسوم جهان سوم که بر تقلید چشم بسته و کپی برداری از دنیای غربی استوار بوده و ناکارایی و بی ثباتی سیاسی را به منزله‌ی پیامد خود عرضه کرده است، جای خود را به نهادهایی می دهد که برآمده از بنیان‌های فرهنگی جامعه‌ای است که در آن حیات یافته‌اند.

چهارم این که پس از شکل گیری تدریجی، طبیعی و مبتنی بر احساس نیاز جامعه‌ی نهادهای اعمال مشارکت سیاسی و اطمینان از پشتوانه‌ی ملی، که برای تداوم حیات آنها وجود دارد، رقابت سیاسی را اجازه دهد.

پنجم این که دامنه‌ی رقابت سیاسی از محدود آغاز می شود و به طور تدریجی گسترش خود را آغاز می کند، اما هیچ گاه به دلیل بنیادهای فرهنگی مستحکمی که دارد به چارچوب‌های نظام سیاسی حامدانه آسیب وارد نمی کند و خطوط قرمز نظام سیاسی را در نمی نوردد.

به نظر می رسد اجماع نخبگان سیاسی و سازوکارهای معین و تعریف شده که از اجرای این دستورالعمل برای جهان سوم حاصل می گردد، ارتباطی بین دستورالعمل «دال» و مطالب پیش گفته ایجاد می نماید. در مثال مسابقه‌ی فوتبال هم بخش عمده‌ی نگرانی به این نکته برمی گشت که آیا بازیکنان بر اصول بازی اجماع دارند یا نه و آیا مسابقه را با حاصل جمع مثبت برگزار می کنند یا به دو شق دیگر آن رضایت می دهند؟ به عبارت دیگر تطبیق این دستورالعمل با نمودار عینی رقابت سیاسی، آن را به نحوی از انحا در بطن نمودار قرار داده و در حقیقت راه حل عملی نمودن آن را به دست داده است. حال باید دید که آیا پیشنهادی عینی تر برای حالت اجرایی بخشیدن به این دستورالعمل وجود دارد؟ برای پاسخ به این سؤال به دستورالعمل ساموئل هانتینگتون

در این باره توجه می‌کنیم.

۳- دستورالعمل هانتینگتون و رقابت سیاسی

هانتینگتون را از این نظر باید پیرو رابرت دال دانست که در رهنمودهای خود به جهان سوم تلاش کرده منظور خود را شفاف و صریح بیان دارد. وی از این موضوع در مباحث مربوط به کثرت‌گرایی در جهان سوم سخن گفته است. تصور وی از جهان سوم دنیایی را شکل می‌دهد که در آن دموکراتیزاسیون تقریباً در نیمه‌ی راه قرار دارد. هانتینگتون پذیرفته است که دموکراتیزاسیون از جهان سوم نشأت نگرفته، طبیعی جهان سوم نیست؛ بلکه در جهان غرب رشد کرده و برای جهان سوم الگو واقع شده و کشورهایی چند به سوی اجرایی‌سازی آن گرایش پیدا کرده‌اند. در عین حال مشکلاتی که فراروی دموکراتیزاسیون در جهان سوم قرار دارد، از نظر وی دورنمانده است. در کتاب «موج سوم دموکراسی»، وی انواع مختلفی از این مشکلات را به نحو تبیینی برشمرده، تلاش کرده است نشان دهد که کشورهای غیرغربی واقع در جهان سوم، نسبت به امواج سه‌گانه‌ی دموکراتیزاسیون در چه موقعیتی قرار دارند. در توصیه‌هایی که وی برای آغاز کردن و تداوم بخشیدن به دموکراسی کرده، تقریباً همه‌جا دسته‌ای متشکل و منسجم از افراد یا گروه‌های اجتماعی و سیاسی را مفروض گرفته که خواهان اجرای دموکراسی در کشورهای خود هستند و برای رسیدن بدان کوشش می‌کنند.^(۱) از این نظر هانتینگتون در نظرگاهی مشابه رابرت دال قرار دارد؛ ضمن این‌که در برخی دیگر از نوشته‌ها عینی‌تر نیز سخن گفته است.

وی معتقد است که در این باره باید دست به دامان احزاب سیاسی شد. زیرا «نیروهای جدید اجتماعی که طی فرایند نوسازی به‌وجود آمده‌اند خواهان مشارکت سیاسی گسترده هستند؛ از این رو ثبات جامعه در گرو جذب این سطح فزاینده از مشارکت سیاسی می‌باشد. احزاب می‌توانند (به‌ویژه اگر پیش از

۱. برای نمونه مراجعه شود به: هانتینگتون، موج سوم دموکراسی، صص ۱۵۷-۱۵۸، ۱۶۶-۱۶۸، ۱۷۹-۱۸۰، ۲۵۴ و ۲۷۶-۲۷۸

گسترده شدن سطح مشارکت (بوجود آمده باشند) به شکلی سازنده و مشروع به عنوان ابزارهای نهادی اصلی برای سازماندهی این مشارکت سیاسی عمل نمایند... ترکیبی از مشارکت گسترده و سازماندهی قوی حزبی می تواند مانعی بر سر راه بروز خشونت و سیاست ناپهنجار (آنومیک) به وجود آورد. در صورتی که احزاب سیاسی ضعیف باشند، خطر و احتمال مداخله‌ی نظامی در سیاست افزایش می یابد. بدین علت، ثبات یک نظام سیاسی در حال نوسازی، بستگی به قدرت احزاب سیاسی موجود در آن نظام دارد. یک حزب هم زمانی می تواند قدرتمند باشد که از حمایت قوی نهادینه شده‌ی توده‌ای برخوردار گردد.^(۱)

به این ترتیب از نظر هانتینگتون حفظ ثبات سیاسی یک نظام سیاسی جهان سومی، در گرو تشکیل احزاب سیاسی قدرتمند و متکی به حمایت نهادینه شده‌ی توده‌ای است که ترجیحاً باید پیش از گرم شدن بازار رقابت سیاسی تشکیل شده باشد. در نتیجه در این دیدگاه، رقابت سیاسی نسبت به نهاد خود تقدّم نداشته، بلکه متأخر از آن است.

حال مسئله‌ی مهم این است که در این مرحله باید مشخص شود چه نوع نظام حزبی مناسب‌ترین است و می تواند بر استحکام ثبات سیاسی بیش از پیش بیفزاید. پاسخ هانتینگتون که به شکل پیش‌بینی اجمالی بیان شده چنین است:

«... نظام‌های دوحزبی و نظام‌های دارای یک حزب مسلط در درازمدت بیشتر از نظام‌های تک حزبی و یا چندحزبی، ثبات سیاسی را برقرار خواهند نمود... [زیرا] نظام‌های دوحزبی و نظام‌های دارای حزب مسلط، نوعی رقابت حزبی را به وجود می آورند که در جذب گروه‌های جدید به درون نظام سیاسی، کارایی بیشتری دارد. جذب منافع جدید اجتماعی و اقتصادی ناشی از نوسازی، بدون به کارگیری اجبار برای نظام‌های تک حزبی کار دشواری است و حد نهایت به بروز بی‌ثباتی می انجامد. جذب نیروهای جدید اجتماعی به درون سیاست در نظام چندحزبی تنها می تواند از طریق افزایش تعداد احزاب صورت گیرد. نظام

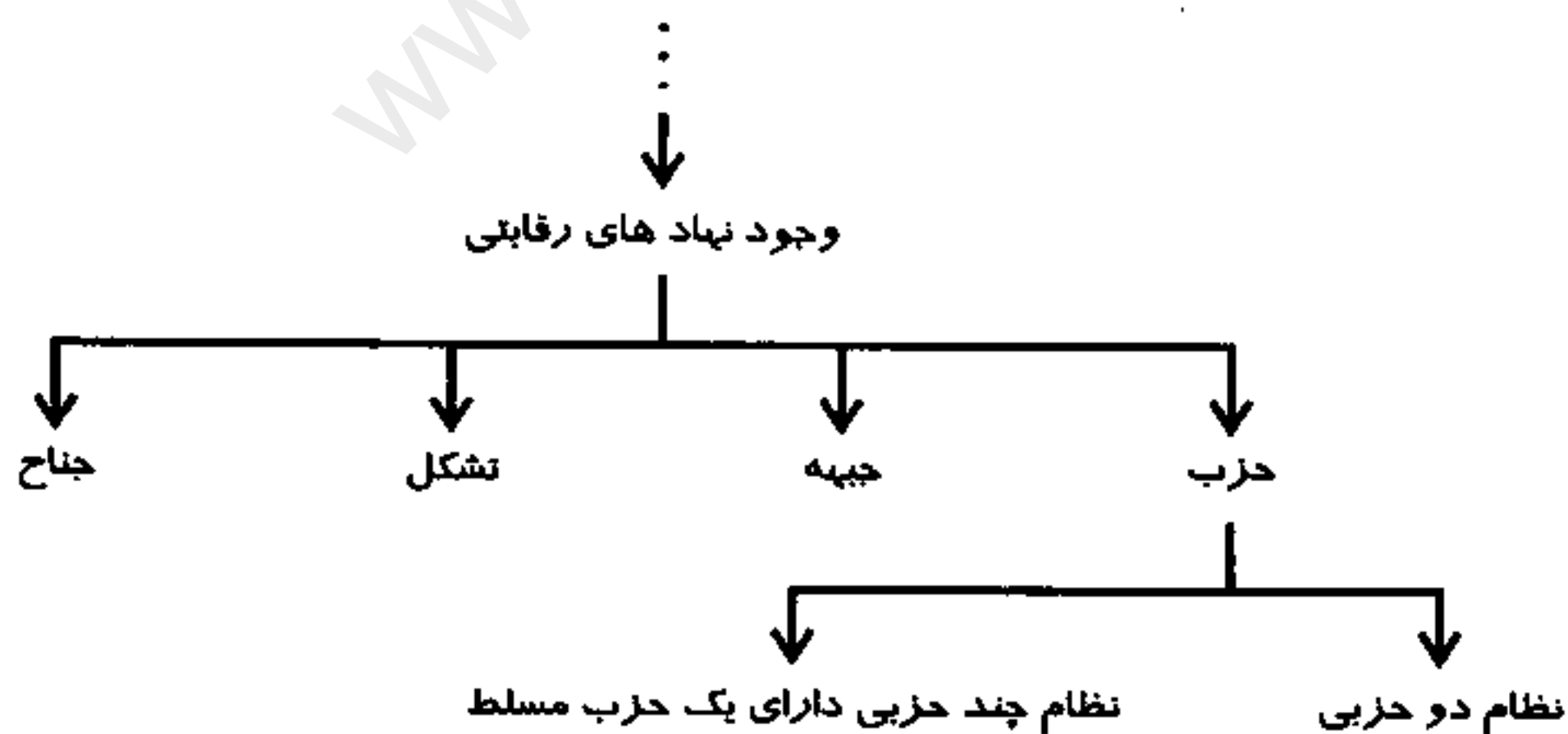
۱. برایان کلابر اسمیت، فهم سیاست جهان سوم: نظریه‌های توسعه و دگرگونی سیاسی، ترجمه‌ی امیرمحمد حاجی یوسفی و محمدسعید قاشی نجفی، تهران، وزارت امورخارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰، صص

دو حزبی به گونه‌ی مؤثرتری می‌تواند قطبی شدن را، که بنیاد سیاست مبتنی بر وجود حزب است، نهادینه سازد و تعدیل نماید.^(۱)

بنابراین خلاصه‌ی دستورالعمل هائینگتون آن است که پیش از گسترش دامنه‌ی رقابت سیاسی باید یک نظام دو حزبی یا چند حزبی با یک حزب مسلط ایجاد شده، استحکام یابد و رقابت سیاسی در چارچوب آن به جریان افتد. به عبارت دیگر تنها ماشین حزبی با دو مشخصه‌ی یاد شده در جهان سوم پاسخگوی حفظ ثبات نظام سیاسی است و در غیر این صورت باید منتظر رویدادهای خشونت‌بار و بی‌ثباتی‌کننده بود.

ارتباط این پیشنهاد اجمالی و در عین حال عینی با آنچه درباره‌ی رقابت سیاسی در نمودار شماره‌ی ۱ طرح شد، در شاخه‌ی نهادهای رقابت سیاسی روشن می‌شود. می‌توان وجود یا عدم وجود نظام دو حزبی یا چند حزبی دارای یک حزب مسلط را ملاک عینی وجود یا عدم وجود ثبات سیاسی در ایران در طول دوره‌ی مورد بررسی به حساب آورد. با این حساب به شاخه‌ی وجود نهادهای رقابت در نمودار شماره‌ی ۱ باید نظام دو حزبی یا چند حزبی دارای حزب مسلط را به شرح زیر اضافه کرد:

نمودار شماره‌ی ۲: تکمیل شاخه‌ی نهادهای رقابت سیاسی



و این معیاری به نسبت کارآمد است برای سنجش وضعیت رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در دوران مختلف جمهوری اسلامی خصوصاً دوره‌ای که در آن حزب اکثریت جمهوری اسلامی همراه تعداد زیادی از احزاب سیاسی در عرصه‌ی رقابت سیاسی حضور داشته است. نیز می‌توان به همین صورت بررسی را در دوره‌ی حاکمیت حزب مشارکت در دوره‌ی حاضر انجام داد. همچنین باید اضافه نمود که حتی در دوره‌هایی که به ظاهر حزبی وجود نداشته و در عمل وجود داشته یا در ظاهر احزاب سیاسی در صحنه‌ی عمل سیاسی حضور داشته‌اند، اما کارکردی شایان توجه نداشته‌اند نیز این معیار قابل اعمال است و می‌تواند به تبیین وضعیت ثبات سیاسی کمک نماید.

۴- دیدگاه لوسین پای و رقابت سیاسی

پای عامل رقابت سیاسی را در پرتو بحران مشروعیت نظام سیاسی بررسی کرده است. بحران مشروعیت به وسیله‌ی پای با مقدماتی تعریف شده است:

(۱) مسایل هویت و مشروعیت، بسیار به هم نزدیک‌اند و در بعضی موارد بر یک دیگر منطبق می‌شوند، اما بین بحران‌های هویت و بحران‌های مشروعیت تمایز روشنی وجود دارد؛ زیرا می‌توان تصور کرد مردمی از هویت خود تصویر واضحی داشته باشند اما بر روی تقسیم و توزیع مناسب و پذیرفته شده‌ی اقتدار میان ساختارهای گوناگون سیاسی اجماع نظر نداشته باشند. در نتیجه حل رضایت‌بخش بحران هویت چه بسا رفع بحران مشروعیت را شامل نگردد.^(۱) به عبارت دیگر بین بحران هویت و بحران مشروعیت نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است؛ زیرا هر بحران مشروعیتی بحران هویت نیز هست اما هر بحران هویتی ممکن است بحران مشروعیت نباشد.

(۲) بحران مشروعیت به نحوی بارز به فشارهای موجود بین برابری و ظرفیت در نشانگان توسعه ارتباط دارد. توضیح این‌که چون مشروعیت خصیصه‌ای از نظام سیاسی است، به شکل خاصی با عملکرد ساختار حکومتی در ارتباط نزدیک است و بنابراین در تعیین ظرفیت نظام نقش اساسی دارد. به عبارت دیگر، پذیرش و تأیید مشروعیت با

۱. لوسین پای و دیگران، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه‌ی سیاسی، ص ۲۰۵

مردم است و این امر احتمالاً آنگاه تحقق می‌یابد که به نظر رسد زمامداران به اصول برابری احترام گذاشته، تمایزات را تنها به منزله‌ی واقعیت اشکال مناسب انفکاک ساختاری تلقی می‌کنند. بنابراین تمامی پیشرفت‌های حاصل در نشانگان توسعه‌ی همراه با تغییرات پیوسته در روابط بین برابری، ظرفیت، و انفکاک ساختاری احتمالاً واکنشی را ایجاد خواهد کرد که بر مشروعیت تأثیر نهاده، می‌تواند بحران بزرگی را موجب گردد.^(۱)

(۳) در یک بحران مشروعیت واقعی، قاعدتاً چالش باید متوجه ابعاد قانونی و مبنایی نظام و عام‌ترین ادعاهای رهبری صاحب اقتدار نظام باشد.^(۲)

پای با این دیباچه‌ی کوتاه ابتدا بحران مشروعیت را به منزله‌ی شکل تغییر در ساختار بنیادین یا هویت حکومت، یا منبعی که حکومت مدعی است اقتدار عالی خود را وامدار آن است، یا آرمان‌هایی که حکومت ادعای عرضه‌ی آنها را دارد، تعریف می‌کند^(۳) و سپس کوتاه و صریح بیان می‌دارد که «بحران مشروعیت عبارت است از فروپاشی مبنایی قانونی حکومت».^(۴)

علت‌یابی بروز بحران مشروعیت به وسیله‌ی پای این نتیجه را به دست داده است که می‌توان در دو سطح علت بحران مشروعیت را مشاهده کرد: سطح اول که اصلی در تمامی موارد مشترک است به خصیصه‌ی افزایش‌دهی توسعه از حیث روان‌شناختی برمی‌گردد. به بیان ساده نشانه‌های خاص توسعه، میزان درک اکثریت مردم را بالا می‌برد و بنابراین دقت و حساسیت مردم را در یافتن راه‌هایی غیر سنتی برای انجام دادن امور روزمره در تمامی مراحل زندگی افزایش می‌دهد. به این ترتیب جست‌وجو برای یافتن جایگزین آغاز می‌شود. اطلاع از جایگزین‌ها مبین نیاز به انتخاب است و انتخاب لزوم وجود معیارهایی را برای یک سنجش کارآمد مطرح می‌کند. به این ترتیب اهمیت دادن به جایگزین‌ها نقطه‌ی شروع جست‌وجو برای معیارهای غیرمتعارف اقتدار است.^(۵)

۱. همان، ص ۲۰۶

۲. همان‌جا

۳. همان‌جا

۴. همان، ص ۲۰۸

۵. همان، صص ۲۰۸-۲۰۹

فرایند آغاز تلاش برای انتخاب معیاری مطلوب برای اقتدار تا انتخاب نهایی و به رسمیت شناخته شدن معیار مزبور، نشانگر تلاطمی سیاسی است که از آن به بحران مشروعیت تعبیر می‌شود.

در سطح دوم، پای چهار علت را برای رخداد بحران مشروعیت برشمرده که مانعة‌الجمع نیز نیستند:

- (۱) مبانی متعارض یا ناکافی اقتدار که به فروپاشی نهادهای حکومتی می‌انجامد،^(۱)
- (۲) رقابت بیش از اندازه و نهادینه نشده^(۲) که مورد توجه ماست و به منزله‌ی یکی شاخص آن را توضیح خواهیم داد،
- (۳) تفاسیر تاریخی پذیرفته نشدن و وعده‌های ناقص که به فروپاشی رهبری یک نظام سیاسی می‌انجامد،^(۳)
- (۴) فرایندهای ناکارآمد جامعه‌پذیری^(۴)

گرچه می‌توان از تمامی علل بالا به نحوی بهره برد، بیش از همه علت دوم با موضوع رقابت سیاسی و ثبات سیاسی تناسب بیشتری دارد. آنچه پای در این باره اظهار داشته چنین است: «اگر برای هدایت و ساماندهی سیاست نهادهای باثباتی وجود نداشته باشد، رقابت سیاسی در جهت تبدیل شدن به منازعات خام قدرت طی طریق خواهد کرد. این منازعه‌ی خام، وحدت نخبگان را نابود خواهد کرد. نابودی وحدت نخبگان رهبری ملی، نظام سیاسی را تجزیه خواهد کرد. تجزیه‌ی رهبری موجب خواهد شد که هیچ یک از مؤسسات حکومتی نتواند شکل گیرد. این به خودی خود وضعیتی نابسامان ایجاد خواهد کرد که به سوی کودتا و ضدکودتا سوق داده خواهد شد، زیرا در این مرحله ناتوانی فرمانروایان غیرنظامی در مهار کردن نیروهای حکومت و جامعه آشکار می‌شود و تصمیم‌گیرندگان نهایی قدرت، یعنی نظامیان، به نحو چشمگیری اجازه‌ی مداخله و ایفای نقش به عنوان مدافعان نهایی کشوری آرمانی را می‌یابند. تسلط نیروی

۱. همان، صص ۲۱۲-۲۰۹

۲. همان، ص ۲۰۹

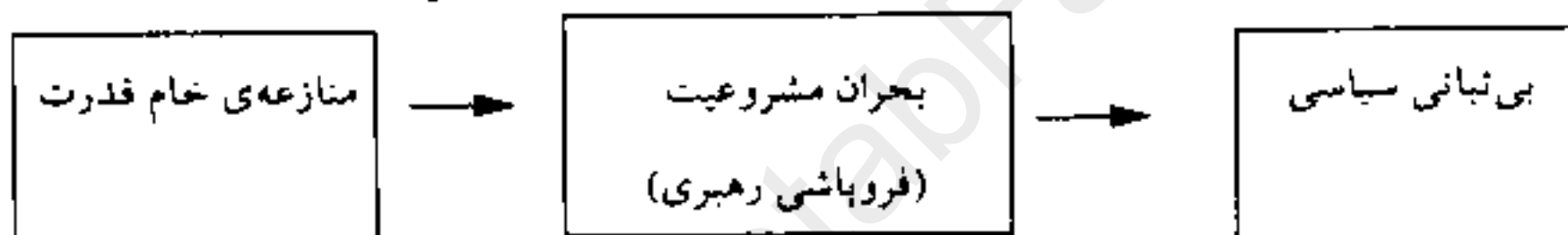
۳. همان، صص ۲۱۶-۲۱۴

۴. همان، صص ۲۱۹-۲۱۶

نظامی مبین نوعی بحران مشروعیت حاد ولی محدود است. اگر قضیه به همین جا ختم شود جای امیدواری برای آینده‌ی کشور تا حدی باقی است، اما مشکل آن‌جاست که این وضعیت پایدار نیست و احتمال دارد ارتش تجزیه شود و نتواند نظم اجتماع را تأمین نماید.^(۱)

گرچه دیدگاه پای تشابه زیادی با دیدگاه هانتینگتون و دال دارد، از این نظر که بحران مشروعیت را به حوزه‌ی تحلیل وارد می‌کند تفاوت تازه‌ای را بنیان می‌نهد. بحران مشروعیت که در این‌جا تحت تأثیر متغیر مستقل منازعه‌ی خام قدرت سیاسی ایجاد می‌شود، در عین وابسته بودن به منزله‌ی متغیر واسط برای ایجاد بی‌ثباتی سیاسی عمل می‌کند. این متغیر واسط در تحلیل‌های قبلی اصلاً یا حداقل به صراحت وجود ندارد.

نمودار ۲- بحران مشروعیت و بی‌ثباتی سیاسی



نکته‌ی مهمی که از لحاظ مصداقی در تحلیل ذکر شده وجود دارد، وقوع کودتاهای نظامی است که در تاریخ ایران رخ داده است. تطابق زیادی بین کودتای اسفند ۱۲۹۹ هجری شمسی رضاخان و کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هجری شمسی با الگوی منظور نظر پای وجود دارد. هر کدام از این کودتاها پس از یک دوره‌ی رقابت سیاسی منازعه‌وار روی دادند. اولی به دنبال رقابت‌های سیاسی خشن دوره‌ی صدر مشروطه و دومی پس از یک دوره‌ی مشارکت سیاسی خشونت‌آمیز خصوصاً از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ به وقوع پیوست. آیا رهبری ملی کشور در این دوران تجزیه شد؟ شواهدی دال بر این تجزیه و فروپاشی وجود دارد؛ از جمله وقوع اختلافات شدید نخبگی در هر دو دوره‌ی زمانی....

مهم‌تر از آن بررسی این نکته است که در دو دوره‌ای که دو کودتا روی داد، نهادهای باثبات رقابت سیاسی در ایران وجود داشت یا خیر؟ به علاوه درباره‌ی کودتاهایی که در دوره‌ی جمهوری اسلامی طراحی شد اما نافرجام ماند آیا این مسئله صدق می‌کند یا اصلاً وضعیتی دیگر در این دوران حاکم است؟ این مطالب را در جای خود بررسی خواهیم کرد اما نکته‌ای که در این جا باید بدان اشاره کنیم این‌که دیدگاه‌های بالا که به عنوان نمونه‌هایی عینی از تاریخ ایران ذکر شد، این نکته را می‌رساند که دیدگاه پای ضمن این‌که می‌تواند بررسی تاریخ ایران از موضع مطلوب را بیشتر تسهیل نماید، در نمودار ترسیمی از رقابت سیاسی در شاخه‌ی وجود نهادهای رقابت سیاسی قرار می‌گیرد و به این ترتیب کمکی است به دو دیدگاه سابق. در مجموع این سه دیدگاه میزان استحکام موضوعی یکی از پایه‌های رقابت سیاسی را افزایش می‌دهد.

با این توصیف از رقابت سیاسی و چارچوبی که برای آن طراحی شد به سراغ ثبات سیاسی می‌رویم.

۵- ثبات سیاسی و شاخص‌های آن

در فصل پیش پس از تقسیم‌بندی، تعاریف مختلف ثبات سیاسی را عرضه و تشریح کردیم که به نظر می‌رسد تعریف دیوید ساندرز از ثبات سیاسی با بررسی موضوعی ثبات سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی در ایران تناسب بیشتری دارد. این تناسب از تکیه‌ی شدید و قوی ساندرز بر لزوم هنجاری بودن تعریف ثبات سیاسی ناشی می‌شود. وی علاوه بر این تأکید، تعریف خود را از ثبات سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی با ماهیتی هنجاری بیان کرده است. هنجاری بودن تعریف ثبات سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی ناگزیر به فرهنگی بودن آن اشاره دارد. فرهنگی بودن این پدیده نیز از شواهد عینی موجود در عرصه‌ی سیاست و حکومت کشورها حاصل آمده است.

بررسی‌های علمی که در حوزه‌ی سیاست تطبیقی یا مقایسه‌ای صورت گرفته، در جای خود^(۱) وجود فرهنگ‌های سیاسی و عمومی مختلفی را نشان داده که بر

۱. برای نمونه مراجعه شود به: بلاتدل، حکومت مقایسه‌ای، صص ۶۹-۴۷ و ۵۰۶-۲۹۹

ایستارهای نخبگان و توده‌ی مردم جامعه حاکمیت دارند. حاکمیت تجربی این ایستارها در سطح حکومت و جامعه موجب می‌گردد که ثبات سیاسی از منظرهای متفاوت دیده شده، وضعیتی را که یکی باثبات تلقی می‌کند، دیگری بی‌ثباتی ببیند. نسبت ثبات و بی‌ثباتی سیاسی ضمن این‌که از قدرت تعمیم‌دهی آن به پدیده‌های مشابه تا حد زیادی می‌کاهد و قاعده‌سازی کلی درباره‌ی آن و جهان‌شمولی آن را تا حدی تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، شاخص‌بندی آن را نیز دشوار می‌سازد. دشوار بودن شاخص‌سازی نیز نه به دلیل عرض‌های شاخص بلکه بیشتر به دلیل قابل ایراد بودن شاخص‌های عرضه شده است. هر کس به استناد نظرگاه خود خواهد توانست شاخص‌های عرضه شده را نقد نموده، زیر سؤال برد.

اما در عین وجاهت و صحت اشکال فوق، هنجاری بودن دو فایده‌ی مهم دارد: یکی این‌که بر پویایی موضوع می‌افزاید. وقتی قرار باشد هنجارهای مقبول یک جامعه، تعیین‌کننده‌ی ثبات یا بی‌ثباتی سیاسی باشند، حوزه‌ی بررسی کنش و واکنش‌های مربوطه وسعت پیدا می‌کند و پژوهشگر خواهد توانست به استناد مصادیق متنوع عینی به نتایج جالب توجهی دست یابد. دوم این‌که وقتی می‌خواهیم از بررسی خود به قاعده‌ای برسیم مجبور خواهیم بود هرچه بیشتر از جزئی‌نگری دوری کرده، اصول قاعده را به گونه‌ای مرتب نماییم که اکثر موضوعات مشابه را در برگیرد. به این ترتیب هنجاری بودن در عین حالت خاص شدنی که دارد، از جنبه‌ی دیگر برخی قواعد کلی را نتیجه خواهد داد که در حالت محدودنگرانه دستیابی به آنها میسر نیست.

با این توصیف و با یادآوری مجدد تعریف ساندرز سعی خواهیم کرد، مصادیق آن را طوری ترتیب دهیم که قابل تطبیق بر ایران باشد.

الف: تعریف ثبات سیاسی از دیدگاه ساندرز (یادآوری)

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، ساندرز با هدف تبیین ثبات سیاسی تلاش کرده است این کار را از طریق تعریف بی‌ثباتی سیاسی انجام دهد. تعریف وی عبارت است از: «معیاری که بتوان به وسیله‌ی آن یک نظام سیاسی را در مقطعی از زمان بی‌ثبات خواند، معیاری است که با وقوع یا عدم وقوع تغییرها و چالش‌ها در هر

حکومت، رژیم یا جامعه نسبت مستقیم دارد. یعنی آن‌که تا چه حد این تغییرها و چالش‌ها، الگوی معمولی یک سیستم خاص حکومتی، رژیم یا جامعه را تغییر داده‌اند و تا چه میزان باعث ایجاد چالش در آن‌ها شده‌اند. مسلم است که این الگو خود با گذشت زمان دستخوش تغییر می‌شود.^(۱)

با توجه به این‌که مهم‌ترین بخش این تعریف انحراف از الگوی خاص متعارف یک نظام سیاسی است، ثبات سیاسی را باید این‌گونه از این دیدگاه تعریف کرد: «ثبات سیاسی به معنی عدم انحراف یک نظام سیاسی از هنجار خود است، یعنی هر اندازه نظام سیاسی‌ای که در معرض تغییر یا چالش قرار گرفته بتواند الگوی خاص متعارف (هنجار) خود را حفظ نماید از ثبات بیشتری برخوردار است و به هر میزان که تغییرات یا چالش‌ها بتوانند الگوی متعارف خاص نظام سیاسی را تغییر دهند این نظام سیاسی بی‌ثبات‌تر از دیگر نظام‌ها یا از خودش نسبت به موقعیت قبلی یا بعدی است.»

ب: شاخص‌های ثبات و بی‌ثباتی سیاسی از دیدگاه ساندرز

در تشریح تعریف بالا ساندرز این‌گونه توضیح داده است:

(۱) درباره‌ی «معیاری که هر نظام سیاسی را بتوان به وسیله‌ی آن بی‌ثبات... خواند» تنها توصیفات معنی‌داری که، با توجه به بی‌معنا بودن توصیف یک نظام سیاسی به «کاملاً باثبات» یا «کاملاً بی‌ثبات» در یک زمان خاص، می‌توان مطرح کرد این‌که:

- بیانی که حاوی مقایسه‌ی درجات نسبی بی‌ثباتی در نظام A و نظام B در خلال مدت زمان واحد باشد

- بیانی که حاوی مقایسه‌ی ثبات نسبی نظام‌های مختلف در زمان‌های مختلف باشد

- بیانی که حاوی مقایسه‌ی ثبات - بی‌ثباتی نسبی یک نظام واحد در زمان‌های مختلف باشد^(۲)

۱. ساندرز، همان، ص ۱۳۴

۲. همان، صص ۱۳۴-۱۳۵

گرچه ممکن است توصیف‌های اول و دوم در مطالعه‌ی ما از جمهوری اسلامی به کار آیند، اما نسبت به توصیف سوم حالت فرعی دارند. بهترین توصیفی که تناسبی قوی با پژوهش حاضر دارد توصیف سوم است که در پرتو آن می‌توان دوره‌های مختلف جمهوری اسلامی را از لحاظ ثبات - بی‌ثباتی سیاسی مقایسه نمود و دوره‌ای را که در آن از لحاظ تعامل رقابت سیاسی با ثبات سیاسی بهترین حالت را داراست به منزله‌ی سرمشق معرفی نمود.

(۲) درباره‌ی «بی‌ثباتی در هر مقطع از زمان»، ساندرز ملاک سنجش خود را «ماه» قرار داده است.^(۱) ما به جای ماه مورد استفاده‌ی ساندرز، مقاطع طولانی‌تری از زمان را در تاریخ جمهوری اسلامی (و به منزله‌ی مقدمات در دوره‌ی ماقبل جمهوری اسلامی) با عنایت به درون‌مایه‌ای که نسبت به ثبات سیاسی نظام داشته‌اند، به کار خواهیم برد. این دوره‌های زمانی عبارت‌اند از:

الف - ۱۳۵۷-۱۳۶۴

ب - ۱۳۶۴-۱۳۷۶

ج - ۱۳۷۶-۱۳۸۰

(۳) درباره‌ی «... به‌طور مستقیم با... وقوع تغییرات و چالش‌ها نسبت به حکومت، رژیم یا جامعه تغییر می‌کند»، ساندرز بیان داشته است:

«- منظور از اولاً حکومت، مقامات سیاسی است، یعنی تصمیم‌گیرندگان اصلی

که سیاست‌ها را در مقطع زمانی خاصی تعیین می‌کنند

- منظور از رژیم، قواعد حقوقی رسمی و غیررسمی است که حاکم بر حل

مناقشات در درون نظام است

- منظور از جامعه‌ی سیاسی آن بخش از نظام سیاسی است که شامل اعضای

است که به صورت گروهی از افراد بر پایه‌ی تقسیم کار سیاسی به یک‌دیگر

مرتبط هستند.»^(۲)

۱. همان، صص ۱۳۵-۱۳۶

۲. همان، صص ۱۱۹-۱۲۰

ثانیاً تغییر در حکومت و رژیم یا چالش علیه آن دو، هم به سادگی صورت می‌گیرد و هم به راحتی قابل مشاهده است، اما تغییر در جامعه یا چالش علیه آن به سادگی صورت نمی‌گیرد ولی امکان وقوع آن نیز به طور ابدی منتفی نیست؛ چراکه جوامع فقط زمانی تغییر می‌کنند که مرزهای جغرافیایی تغییر نماید. مقامات در کل می‌آیند و می‌روند، رژیم‌ها یا قانون اساسی ممکن است دچار تغییر شود. در هر دو مورد ممکن است جامعه‌ی سیاسی کاملاً پایدار بماند. تنها زمانی جامعه‌ی سیاسی تغییر می‌کند که اعضای آن دچار تشتت شوند و کل گروه‌ها از تقسیم کار سیاسی موجود حمایت نکنند.^(۱)

به دلیل این‌که در مقطع زمانی تحت بررسی ساندرز، تغییر جامعه‌ی سیاسی رخ نداده بوده، وی آن را بررسی عینی نکرده و در شاخص‌بندی آن را دخالت نداده است.^(۲) در ایران صد ساله‌ی اخیر هم به گواهی شواهد تجربی، علی‌رغم تغییر مقامات و رژیم، هیچ‌گاه مرزهای جغرافیایی تغییر نکرده است. به همین دلیل تغییر جامعه‌ی سیاسی از دوره‌ی زمانی تحت بررسی ما حذف می‌گردد و آن را در تحلیل خود دخالت نمی‌دهیم. در نتیجه همانند ساندرز تحلیل ما محدود به تغییر در حکومت و رژیم و نیز چالش خشونت‌آمیز و مسالمت‌آمیز خواهد بود.

ثالثاً: برای این‌که روشن شود منظور از تغییرات و چالش‌ها نسبت به حکومت و رژیم چیست، ساندرز شاخص‌های عملی خود را از چهار بعد بی‌ثباتی سیاسی این‌گونه بیان کرده است:^(۳)

۱. همان، ص ۱۲۲

۲. همان، ص ۱۳۶

۳. همان، صص ۱۳۷-۱۳۶

ردیف	مفهوم	شاخص
۱	تغییر رژیم	تغییر در هنجارها که به نظر بلاندل شامل کودتاهای موفق می‌شود تغییر در نظام حزبی تغییر در وضعیت نظامی - غیر نظامی
۲	تغییر حکومت	تغییر در مقامات اصلی اجرایی تعدیل‌ها در قوه‌ی مجریه (تغییرات کابینه)
۳	چالش‌های خشونت‌آمیز	حملات چریکی شورش مرگ در اثر خشونت سیاسی کودتاهای انجام شده (انتقال نامنظم ناموفق)
۴	چالش‌های مسالمت‌آمیز	اعتصابات تظاهرات

رابعاً: درباره‌ی ستون افقی شماره‌ی ۱ (در جدول) توضیح داده است که رژیم متشکل از هنجارهای بلاندل (نوع رژیم؛ شامل اهداف، روش‌ها و درجه‌ی مشارکت) و نوع ساختار اقتدار است.

ساختار اقتدار روشی کلی است که از طریق آن، اقتدار سازمان‌دهی شده، از آن استفاده می‌گردد. عینی نوع ساختار اقتدار عبارت از نوع نظام حزبی و وضعیت رژیم از لحاظ نظامی یا غیرنظامی بودن آن است. به این ترتیب تغییر در هنجارهای منظور نظر بلاندل یا نوع رژیم، باعث تغییر (یا عدم تغییر) در اهداف، روش‌ها و یا درجه‌ی مشارکت در نظام سیاسی می‌گردد و تغییر در نظام حزبی و وضعیت نظامی - غیرنظامی باعث ایجاد تغییر در ساختار اقتدار در هر نظام سیاسی می‌شود. می‌توان تصور کرد که هر کدام از این تغییرات یا ترکیبی از انواع این پنج تغییر در مقطع زمانی خاص رخ دهد. نیز وقتی که همه‌ی پنج نوع تغییر با هم و به‌طور هم‌زمان صورت گیرند، شدت تغییر در رژیم

بیشتر از حالتی است که یک تغییر به وقوع بپیوندد.^(۱)

ما در تطبیق شاخص‌های تغییر رژیم بر ایران مانعی مشاهده نمی‌کنیم و تنها باید یادآوری کنیم که اولاً: هدف ما سنجش تأثیر مسابقه‌ی قدرت بر تغییر رژیم در ایران است و ثانیاً: حداقل در مقطع زمانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کودتای نظامی موفق در ایران صورت نگرفته، اما در دوره‌ی زمانی قبل از انقلاب اسلامی، دو کودتای موفق رخ داده است. در عین حال در بحث مقدماتی از دوره‌ی قبل از انقلاب، این شاخص کارایی دارد، اما برای دوره‌ی جمهوری اسلامی کارایی ندارد. خامساً: درباره‌ی ستون‌های افقی ۲، ۳ و ۴ جدول اشاره کرده است:

- تغییر در مقامات اصلی اجرایی از یک رهبر یا گروه حاکم به رهبر یا گروه حاکم دیگر که از طریق مراحل مرسوم، قانونی یا سنتی صورت پذیرد، انتقال منظم در قوه‌ی مجریه نام دارد. این انتقال گرچه همواره متضمن احراز پست یا ترک پست خاصی است، دقیقاً متضمن توزیع پست‌های وزارتی نیست.^(۲) علی‌رغم این ابهام، دو شاخص ذکر شده تا حد زیادی می‌توانند در زمینه‌ی رقابت سیاسی مشخص سازند که حاصل بازی چه نسبتی با حاصل جمع مثبت دارد.

- تشخیص چالش نسبت به نظام سیاسی آسان است. همان‌طور که در جدول آمده، شورش‌ها، حملات چریکی، مرگ در اثر خشونت سیاسی و انتقال نامنظم ناموفق (کودتاهای نافرجام) را می‌توان به منزله‌ی چالش‌های خشونت‌آمیز و تظاهرات و اعتصابات سیاسی را به منزله‌ی چالش‌های مسالمت‌آمیز تلقی کرد.^(۳) به کارگیری این شاخص‌ها نیز در دوره‌ی تحت بررسی ما با مانعی روبه‌رو نیست.

(۴) درباره‌ی «انحراف از وضعیت عادی» اظهار داشته است:

با درج مفهوم انحراف در تعریف، به‌طور ضمنی نشان می‌دهیم که اگر واقعه‌ی تغییر یا چالش را بتوان براساس الگوی پیشین پیش‌بینی کرد، به معنی ثبات نسبی است. توضیح این‌که به خاطر چارچوب‌های متفاوت نظام‌های سیاسی وقایع مشابه (برای مثال،

۱. همان، صص ۱۴۱-۱۳۷.

۲. همان، ص ۱۴۱.

۳. همان، صص ۱۴۴-۱۴۳.

شورش‌ها) دارای اهمیت متفاوتی برای ثبات در کشورهای مختلف است. به عبارت دیگر هر نظامی دارای الگوی شورش خاص خود است و اثرات بی‌ثبات‌کننده‌ی هر شورش خاص، باید با توجه به همان الگوی شورش تعیین گردد. اصل کلی در این باره آن است که: «هر واقعه‌ی بی‌ثبات‌کننده که در کشور A رخ می‌دهد باید با توجه به الگوی X در کشور A در دوره‌ی زمانی پیشین ارزیابی گردد».^(۱)

از این رو ساندرز در پاسخ به این سؤال که الگوهای خاص وقایع در هر نظام سیاسی چیست و چگونه می‌توان آن‌ها را شناخت، دو الگو را مطرح می‌سازد:

۱- الگوهای فضایی

مفهوم فوق بر پایه‌ی این فرض استوار است که در هر کشور خاص، در برابر هر تغییر یا چالش معین، یک الگوی رایج یا «هنجار» کنش و واکنش سیاسی وجود دارد. بیان ساده‌تر این‌که برای سنجش میزان انحراف نظام از وضعیت عادی خود که در اثر یک واقعه ممکن است حادث شود، باید فضای وقوع حادثه را در نظر گرفت و با توجه به آن میزان انحراف را سنجید. برای مثال اگر در کشوری وقوع کودتا برای گردش کار نظام سیاسی ضروری باشد و مثلاً نقش انتخابات را در دموکراسی‌ها بازی کند و چرخش نخبگان از طریق آن صورت گیرد، وقوع کودتا را در این کشور نمی‌توان واقعه‌ای بی‌ثبات‌کننده دانست؛ زیرا در اثر کودتا نه تنها نظام سیاسی از حالت عادی خود منحرف نشده بلکه بیش از پیش در مسیر عادی خود قرار گرفته است. برعکس اگر در کشوری کودتای نظامی بخش متعارفی از الگوی تعامل سیاسی نباشد (مانند دموکراسی‌های رایج) و کودتا رخ دهد، این کودتا را می‌توان عاملی برای بی‌ثباتی دانست. در کل همواره باید به این اصل توجه داشت که وقایعی که بخش متعارفی از الگوی تعامل سیاسی در برخی نظام‌هاست نمی‌تواند برای دیگران هم همین حالت را داشته باشد.^(۲)

به این ترتیب باید در سنجش میزان انحراف نظام از وضعیت عادی خود، شاخص‌ها

۱. همان‌جا

۲. همان، صص ۱۴۴-۱۴۶

را با توجه به عرف فضای جاری در هر کشور انتخاب کرد. به طور مسلم کاربرد این الگو برای سنجش بی‌ثباتی - ثبات سیاسی حاصل از رقابت سیاسی در جمهوری اسلامی کارایی دارد و ما به آن در جای خود توجه خواهیم کرد.

۲- الگوهای زمانی

مفهوم بالا بر این پایه استوار است که حتی در یک نظام خاص، «الگوی متعارف» در طول زمان متفاوت است. برای نمونه الگوی کودتا را برای کشور فرضی A در نظر می‌گیریم و تصور می‌کنیم که در یک مقطع ده ساله هیچ کودتایی وجود نداشته، اما در دهه‌ی بعدی به فاصله‌ی هر دو سال یکبار یک کودتا رخ داده است. در این جا حداقل دو الگوی متعارف متفاوت برای نظام A داریم: یکی الگویی که در آن هیچ کودتایی رخ نمی‌دهد و دومی این که در آن، کودتا یک واقعیت متداول و معمول در حیات سیاسی نظام است. در این جا باید به میزان پیش‌بینی پذیری کودتا از الگوی پیشین کودتا توجه کرد و با استناد به آن، میزان ارتباط کودتا با بخش متعارف از فرایند سیاسی را سنجید. چون در هر نظامی خاص، در زمان معین، رفتارهایی که متعارف (پیش‌بینی‌شدنی) هستند نباید به منزله‌ی بی‌ثباتی سیاسی تلقی شوند و فقط به میزانی که این رفتارها از معیار «متعارف» برای نظام در زمان خاصی منحرف شود، بی‌ثباتی پدید می‌آید.^(۱)

به این ترتیب درجه‌ی بی‌ثباتی برای هر یک از پنج کودتا برای کشور A متفاوت است. اولین کودتا نمره‌ی بالایی می‌گیرد، چون بر پایه‌ی الگوی پیشین کودتا (یعنی فقدان کودتا یا فقدان الگویی برای آن) کاملاً پیش‌بینی‌ناشدنی بوده است. دومین کودتا نیز به نسبت نمره‌ی بالایی می‌گیرد چون باز هم پیش‌بینی‌ناشدنی بوده است؛ اما برای کودتاهای بعدی چون به تدریج بر پایه‌ی چرخه‌ی روزافزون دو ساله، پیش‌بینی بیشتری وجود دارد، نمره‌ی بی‌ثباتی هم پایین‌تر است. برای نمونه، اگر کودتای پنجم، دقیقاً در زمان پیش‌بینی شده (فاصله‌ی دو ساله) رخ دهد، نمره‌ی بی‌ثباتی آن صفر خواهد بود.

نتیجه این‌که:

درویدادهای بی‌ثبات‌کننده در چارچوب‌های فضایی و زمانی متفاوتی رخ می‌دهند و نمره‌ی بی‌ثباتی برای هر واقعه، تغییر یا چالش بی‌ثبات‌کننده در نظام مزبور باید بر پایه‌ی انحراف از الگوی متعارف یا خاص نظام پیش از مقطع زمانی مورد نظر، سنجیده و اندازه‌گیری شود.^(۱)

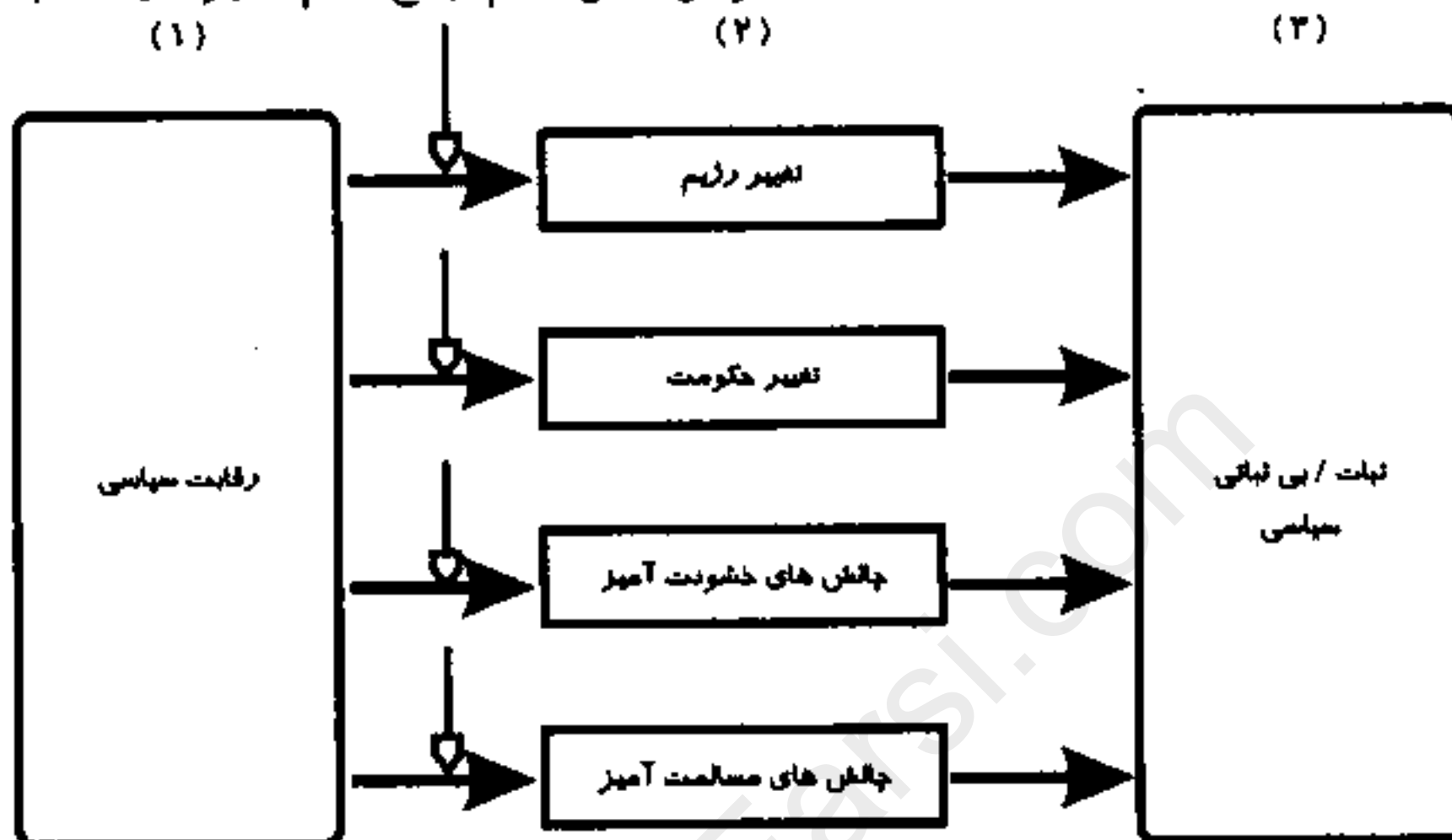
این پیشنهاد ساندرز نیز در عالم تطبیق بر جمهوری اسلامی جای دقت و تأمل دارد و می‌توان، آن برای دستیابی به نتیجه‌ای واضح‌تر درباره‌ی تأثیر رقابت سیاسی بر ثبات سیاسی توجه کرد.

۶- چارچوب تحلیلی تأثیر رقابت سیاسی بر ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی

با توصیفی که از شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی به عمل آمد و با عنایت به تبیینی که درباره‌ی رقابت سیاسی صورت گرفت هم‌اکنون می‌توان چارچوبی برای تبیین ثبات - بی‌ثباتی سیاسی در جمهوری اسلامی ترسیم کرد. با توجه به این‌که رقابت سیاسی معادل مسابقه برای تصاحب و حفظ قدرت سیاسی است. قدرت سیاسی در نهادهای قدرت تجسم می‌یابد. مسابقه برای تصاحب و حفظ قدرت سیاسی در واقع تلاش برای دست‌اندازی به مراکز، منابع و نهادهای قدرت است. آغاز و انجام آن با عوارض و نتایج وضعی که به همراه دارد مراکز، منابع و نهادهای قدرت را تحت تأثیر قرار می‌دهد: افراد آن را تعویض می‌کند، هنجار اعمال قدرت را ممکن است از نوعی به نوع دیگر تبدیل نماید، ممکن است علیه نهادهای قدرت شورش و نطق ایراد گردد. تمامی موارد تحت تأثیر قرار گرفته شاخص‌هایی‌اند که مبین وجود ثبات سیاسی یا بی‌ثباتی سیاسی در یک نظام سیاسی‌اند. این نقطه‌ی اتصال دو مؤلفه است که در عالم واقع برقرار شده و تأثیر ثبات سیاسی را از رقابت سیاسی موجب می‌گردد. شمای کلی چارچوب مطمح نظر بدین شکل است:

نمودار ۳- چارچوب تبیین بی‌ثباتی - ثبات سیاسی

عوامل دخیل: عدم اجماع، عدم ساز و کار مناسب



درباره‌ی نمودار باید تأکید کنیم:

الف - به‌طور کلی اگر در مقاطع تاریخی تحت بررسی ما در این تحقیق، رقابت سیاسی به هر دلیلی (که پیش‌تر ذکر شد) اعم از جزئیاتی که به جنبه‌ی آشکار آن یا فاکتورهایی که به جنبه‌ی پنهان آن مرتبط است، موجب تغییر در رژیم، تغییر در مقامات حکومت، وقوع چالش‌های خشونت‌آمیز، یا وقوع چالش‌های مسالمت‌آمیز (با عنایت به شاخص‌های مربوطه که ذکر شد) در نظام جمهوری اسلامی شده باشد، ثبات سیاسی نظام را کاهش داده و بر بی‌ثباتی آن افزوده است. به عبارت دیگر هرگاه رقابت سیاسی توانسته باشد نظام را از الگوی پیشین خود منحرف نماید، نظام، نسبت به دوره‌ی پیشین خود بی‌ثباتی بیشتری یا ثبات کمتری داشته است. بدون این‌که بخواهیم داوری دقیقی درباره‌ی نمودار کاهش یا افزایش ثبات سیاسی نظام جمهوری اسلامی در مقاطع مختلف داشته باشیم، نشان دادن و ترسیم تجربی چنین نموداری را به زمان عرضه‌ی شواهد می‌سپاریم، اما به‌طور اجمال بیان می‌داریم:

۱- در دوره‌ی اول تحت بررسی ما در جمهوری اسلامی، رقابت سیاسی با تأثیر بر روی هر یک از ابعاد چهارگانه‌ی مذکور در نمودار، بی‌ثباتی سیاسی را پدید آورده است. مشابه همین نیز در دو مقطع قبل از انقلاب اسلامی صورت گرفته است. (یعنی صدر

مشروطه و دهه‌ی (۱۳۲۰-۱۳۳۲)

۲- در دوره‌ی دوم، رقابت سیاسی کمتر در تغییر رژیم مؤثر بوده، اما بر تغییر حکومت و رویداد دو نوع چالش مؤثر بوده و از این حیث ایجاد بی‌ثباتی سیاسی کرده یا ثبات سیاسی را کاهش داده است.

۳- در دوره‌ی سوم، رقابت سیاسی با تأثیر بر روی هر یک از ابعاد چهارگانه، ثبات سیاسی نظام را کاهش داده یا بر بی‌ثباتی آن افزوده است.

باید اذعان کنیم که ممکن است در عمل و به هنگام مشاهده‌ی عینی و تجربی قرائن برخی از جملات خبری بالا تغییراتی پیدا کند، اما می‌توان از آن‌ها به منزله‌ی راهنمای عمل بهره جست.

ب- در به‌کارگیری چارچوب ترسیم شده از علت‌یابی وقوع بی‌ثباتی سیاسی در اثر تأثیر رقابت سیاسی غفلت نخواهیم کرد. برای مثال اگر در جایی رقابت سیاسی به مرگ خشونت‌آمیز منجر و از این بابت بی‌ثباتی ایجاد شده باشد، تلاش خواهیم کرد نشان دهیم که علت اصلی به نبود نهاد رقابت سیاسی یا نبود اجماع نخبگان یا... مرتبط است و یا این‌که دلیل دیگری را برای توجیه خود می‌طلبیم. به عبارت دیگر علاوه بر این‌که می‌خواهیم بی‌ثباتی سیاسی را نشان دهیم، آن را نیز دلیل‌یابی خواهیم کرد تا در نهایت بتوانیم به سؤال‌های اساسی درباره‌ی عرضیه‌ی طرحی برای رقابت سیاسی مطلوب پاسخی پیدا کنیم.

۷- خلاصه و نتیجه

در ارتباط با فرضیه‌ی فرعی دوم، موضوع این فصل تلاش برای دستیابی به چارچوبی بود که بتوان با به‌کارگیری آن رابطه‌ی رقابت سیاسی را با ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران تحلیل کرد. در قسمت اول تلاش کردیم رقابت سیاسی را، که در فصل قبلی تعریف کرده بودیم، به شکل عینی‌تری مجسم نماییم. این تجسم با کالبد شکافی رقابت سیاسی در قالب مسابقه‌ی قدرت سیاسی صورت پذیرفت و به پشتوانه‌ی نظری، نظریات چند صاحب‌نظر مسایل توسعه‌ی سیاسی در جهان سوم مستظهر گردید. در مجموع مشخص شد که هر یک از اجزای تشکیل‌دهنده‌ی مفهوم رقابت می‌تواند در